

## باورهای شاه درباره فروتری تمام عیار زن ها و وقوع انقلاب ۱۳۵۷

زنان در انقلاب ۱۳۵۷ حضوری چشمگیر داشتند. آنان نیز از دیکتاتوری مطلقه تک نفره شاه خسته شده بودند. شاه ادعا می کرد که زنان را آزاد ساخته و آن ها را با مردها برابر کرده است. با این همه، زنان نیز علیه او شوریدند. اگر چه زنان در طول دوران رضا شاه و محمد رضا شاه گام هایی به جلو برداشته بودند، اما نگاه شاه به مردم و زنان اشتباه بود. او درک نادرستی از جامعه داشت. باورهای پدرسالارانه و مردسالارانه او امکانی برای مشارکت دیگران باقی نمی گذاشت.

ادعا می کرد که بهتر از همه می فهمد و هیچ کس به اندازه او به دنبال منافع مردم ایران نبوده و نیست. همین موضع به او امکان می داد تا نظراتش را به همه تحمیل کند. وقتی باورهای نادرست با عظمت طلبی ترکیب شد، در شرایطی استثنایی، و از ترکیب ده ها رخداد خاص، پدیده نادر انقلاب را به وجود آورد. انقلابی که زنانه و مردانه بود. در آغاز نگاهی به پیشرفت های زنان در دوران شاه بیندازیم.

### نگاهی به پیشرفت های زنان در دوران پهلوی

براساس سرشماری ۱۳۵۵، جمعیت کل کشور بالغ بر ۳۴ میلیون نفر بود که ۴۷ درصد آن شهرنشین و ۵۳ درصد روستایی و عشایر بودند.

نرخ با سواد در ایران در سه سرشماری ۱۳۳۵، ۱۳۴۵ و ۱۳۵۵ به ترتیب ۱۵ درصد، ۲۸ درصد و ۴۷ درصد بوده است. درصد زنان ۶ ساله و بالاتر با سواد در سه سرشماری فوق، به ترتیب ۸ درصد، ۱۷.۹ درصد و ۲۵.۵ درصد بوده است.

منابع مختلف تعداد کل دانشجویان کشور تا سال ۱۳۵۷ را حدود ۱۳۰ تا ۱۷۰ هزار نفر بیان کرده اند که سی و یک و نیم درصد آنان را زنان تشکیل می دادند.

نرخ اشتغال نیروی کار مردها و زنان در ایران در سه سرشماری ۱۳۳۵، ۱۳۴۵ و ۱۳۵۵ به ترتیب برای مردها ۸۳.۹، ۷۷.۴ و ۷۰.۸ درصد بوده و برای زنان ۹.۲، ۱۲.۶ و ۱۲.۹ درصد بوده است.<sup>۱</sup>

**حق رأی زنان:** ماده ۱۵ قانون انتخابات زمان رضا شاه، زنان را در کنار افرادی قرار می داد که به سن قانونی نرسیده اند، منع قانونی دارند، تحت حضانت دیگران هستند، ورشکستگان به تقصیر، محجورین، متکدیان حرفه ای، محکومین دادگستری، دزدان و دیگر خلاف کاران ناقض قانون اسلام. همه اینها از حق رأی دادن محروم بودند. هیأت دولت- به نخست وزیری اسدالله علم در ۱۲ اسفند ۱۳۴۱ با تصویب مصوبه ای اعلام کرد که براساس فرمان شاهنشاه، زنان رسماً حق دارند در انتخابات آینده شرکت کنند.

۳۵ زن در پنج دوره آخر مجلس شورای ملی از سال ۱۳۴۲ به بعد نماینده مجلس بودند. ۵ زن نیز در چهار دوره آخر مجلس سنا، سناتور شدند.

فرخ رو پارسا که چند سالی معاون وزیر آموزش و پرورش بود، در ۶ شهریور ۱۳۴۷ وزیر آموزش و پرورش شد. مهناز افخمی در کابینه های هویدا و آموزگار از سال ۱۳۵۴ تا ۱۳۵۷ وزیر مشاور بود.

زنان در دوران پهلوی پیشرفت های قابل توجهی داشتند. فرایند مدرنیزاسیون که رژیم شاه می کوشید خود را با آن هماهنگ سازد، از یک سو، و فعالیت های زنان پیشرو از دیگر سو، به این تحول دامن زد. عاملیت زنان در این فرایند نباید نادیده گرفته شود.

## باورهای شاه درباره زنان

از پیشرفت های زنان در دوران شاه سخن گفتیم. همه کشورها در فرایند مدرنیزاسیون افتاده بودند و خود این فرایند کمابیش برخی حقوق فراموش شده زنان را به آن ها باز می گرداند. اما باورها و اعتقادات پدرسالارانه و مردسالارانه، می تواند در دوران مدرن و فرایند مدرنیزاسیون نیز به دوام خود ادامه دهد. مانند نژادپرستی سفید پوستان که اینک در آمریکا و اروپا از زیر خاکستر بیرون آمده و خود را در شکل جنبش ها و احزاب راست افراطی ظاهر ساخته و در بسیاری از این کشورها نیز به پیروزی در انتخابات دست یافته است.

اسدالله علم نزدیکترین فرد به شاه بود. با هم با «مهمان» های خارجی و ایرانی به «گردش» تشریف می بردند. با هم در مورد همه مسائل بحث و گفت و گو می کردند. مقاله «[زن بارگی شاه و وقوع انقلاب ۱۳۵۷](#)» به تنهایی نگاه شاه و علم در مورد زنان را آشکار می سازد. هر دو با همسرانشان به علت زن بارگی نزاع و دعوا داشتند. با این تفاوت که علم به همسرش می گفت همین است که هست، می مانی و با همین شیوه زندگی من می سازی و یا طلاق می گیری و می روی؟ اما شاه اگرچه عملاً همه روزه گرفتار گردش بود، اما نزد همسرانش انکار می کرد.

در ۲۸ مرداد ۱۳۴۷، چند روز پس از نزاع همسر علم با او بر سر خانم بازی، برای اولین بار همسر وی در یک مورد اداری به او گله می کند. علم به شدت تعجب می کند که چرا همسرش در این مورد اظهار نظر کرده است و می گوید من باید گله بکنم. سپس حکم کلی خود را درباره زنان به عنوان رهنمود و وصیت برای دخترانش، صادر می کند:

«عجب قصه ایست. وقتی سن خانمها بالا می رود، همه جا یک جور هستند. زن، زن است و ناقص العقل. به خصوص وقتی سرمایه اصلی، یعنی جوانی، را از دست می دهد. درست آن موقعی که باید انسان را روحاً تحت تأثیر بگذارند، یعنی موقع تمام شدن علاقه های جسمانی، عمل آنها معکوس می شود. البته روی complex و حسادت است و همین مطلب است که هر دو کار را خراب می کند. روحاً هم انسان منزجر و متنفر می شود و زندگی جهنم. اما چه باید کرد؟ برای سعادت بچه ها باید سوخت و ساخت. امیدوارم دخترهایم با خواندن این سطور، بعدها که خیلی دیر نشده باشد، درس بگیرند.»<sup>2</sup>

شاه و علم درباره زنانشان بسیار درد دل می کردند. شاه دفتر را بر خانه در کنار شهبانو ترجیح می داد. علم هم می گفت به نظر من زن ایرانی، عوام و شهبانو ندارد، فقط از مرد سواری گرفتن می خواهند و نمی دانند چه باری بر دوش ماست. به همین دلیل شاهنشاه دفتر را بر خانه (شهبانو) ترجیح می دهند.<sup>3</sup> علم می گفت شهبانو مانند هر زن و بچه دیگری تحت تأثیر سخنان دیگران قرار می گیرد.<sup>4</sup>

شاه یک بار ترور شده بود. احتمال ترور مجدد او نیز وجود داشت. دارو هم برای بیماری های مختلف زیاد مصرف می کرد و احتمال مرگ به علت بیماری هم وجود داشت. ولیعهد نیز خردسال بود. همه این ها دست به دست هم داد و شاه از سر ناچاری با اصلاح قانون اساسی همسرش فرح دیبا را نایب السلطنه قرار داد تا اگر قبل از رسیدن ولیعهد به سن قانونی ۲۰ سالگی، حادثه ای برای او پیش آمد، شهبانو به همراه یک هیأت موقتاً جانشین او شود. در سال ۱۳۴۶ با اصلاح قانون اساسی، مادر ولیعهدی که به سن قانونی نرسیده، خود به خود نایب السلطنه خواهد شد. در ۴ آبان ۱۳۴۶ نیز مراسم تاج گذاری شاه، شهبانو و ولیعهد انجام شد.

در ۱۹ شهریور ۱۳۴۹، پس از یک مشاجره میان شاه و شهبانو، شاه می گوید نگران این هستم که اینک بمیرم و این زن های ناقص العقل، در این مورد شهبانو، که او را نایب السلطنه قرار داده ام، با احساسات تندش سلطنت پسر را بر باد دهد. عَلم می نویسد:

«تلفن زنگ زد؛ شهبانو بودند. در مورد یک مداخله ای که من در خصوص فرزند مرحوم ارسنجانی کرده بودم که بچه اش را مادر پتیاره اش بر ندارد به آمریکا ببرد و گویا این برخلاف میل شهبانو بود- در صورتی که من از این امر هم اطلاع نداشتم- به شاهنشاه ایراد فرمودند. شاهنشاه فرمودند، عَلم اینجاست و این مداخله را قبول دارد و می گوید محض خاطر این بچه که شما طرفدارش هستید، بود. شهبانو از آن طرف بنای داد و فریاد گذاشتند و بالاخره گریه را سر دادند که چه طور یک نفر به خودش حق می دهد برخلاف امر ملکه کشور مداخله کند. شاهنشاه فرمودند، اولاً که عَلم نمی دانست شما نظری دارید، بعد هم در هر کاری باید دو طرف قضیه را دید، از کجا [معلوم است نظر] شما که به این صورت از مادر بچه - زن مطلقه ارسنجانی- و بچه اش طرفداری می کنید، برخلاف عدل و انصاف نباشد. شهبانو بیشتر آتشی شدند و آن قدر با عصبانیت و بلند حرف می زدند که من حرفهایشان را می شنیدم. آن قدر داد زدند که بالاخره شاهنشاه با همه خونسردی از کوره در رفتند و فرمودند، بسیار خوب من که نمی توانم برای همچو کاری سر عَلم را ببرم و گوشی را گذاشتند. بعد با کمال عصبانیت فرمودند، خدا نکند من حالا بمیرم وگرنه این زنهای ناقص عقل که ما نایب السلطنه هم قرار داده ایم، با این احساسات تند، سلطنت پسر را بر باد خواهند داد!»<sup>5</sup>

این باور شاه در مورد زنان و همسر خود بود. اما او به زنان به چشم دیگری می نگریست. حزب حاکم- حزب ایران نوین هویدا- زن زیبایی را برای انجمن شهر در سرخس نامزد کرده و مردم هم او را انتخاب کرده اند. شاه و وزرا در ۳ خرداد ۱۳۵۲ به سرخس رفته اند و شاه درباره اهمیت قرارداد جدید نفتی که خود بدون اطلاع آنها و رئیس شرکت ملی نفت امضا کرده، آنان را توجیه می کند. آن خانم زیبا را هم در جمع به شاه معرفی می کنند. شاه وقتی "خوشگل" ی آن زن را می بیند، می پرسد: تعجب می کنم که چه طور ممکن است که مردم سرخس این «جنده خانم» را انتخاب کرده باشند. تنها جرم آن زن، زیبایی او بود. شاهی که به گفته خودش «دیوانه زن بازی» بود و اگر زن بارگی را کنار می گذاشت، «سکته» می کرد، با همان چشم به زنان زیبا می نگریست. عَلم می نویسد:

«در سرخس خانمی خوشگل هم بود و از مشهد آمده بود... به شاهنشاه معرفی کردند که ایشان نماینده سرخس در انجمن [استان] هستند. این هم شرکت مردم حتی در کارهای محلی خودشان است! اتفاقاً شاهنشاه توجه فرمودند و فرمودند که این مطلب را نمی فهمم که چه طور ممکن است مردم سرخس این جنده خانم

را انتخاب کرده، به مشهد فرستاده اند؟ عرض شد، خیر! حزب او را نامزد کرده و انتخاب شده است! حزب حاکم ایران نوین»<sup>6</sup>

در واقع علم در اینجا نیز تعریضی به نمایشی- فرمایشی بودن انتخابات دارد که در مورد آن بارها و بارها با شاه گفت و گو کرده است. اما حتی نمایشی- فرمایشی بودن انتخابات نمی تواند توجیه کننده چنین نگاهی به زنان شود. باورهای شاه درباره زنان ریشه های عمیق تری داشت. به عنوان مثال:

رئیس MI6 انگلیس قرار بود به ایران آمده و با شاه دیدار کند. علم در ۹ آذر ۱۳۵۲ به شاه خبر می دهد که طرف زن ندارد. شاه می گوید هر کس زن ندارد، سعادت مند است. ادعا می کند که قطعاً مردانی که زن ندارند، الف- پیشرفت می کنند، ب- طول عمر بیشتری دارند. دلیل این دو پیامد نیز این است که دستکم نصف غصه دنیا را کمتر می خورند. علم می نویسد:

«به عرض رساندم که [رئیس اینتلجنس سرویس انگلیس] نوشته بود که زن ندارد. شاهنشاه فرمودند، عجب مرد با سعادت است که زن ندارد! بعد مدتی درباره زنها صحبت کردیم. عرض کردم اتفاقاً امروز صبح جمعه که می خواستم نفسی تازه کنم و قدری خوابیدم، از خواب که برخاستم، باز آن غنچه خندان [زن] عبوس شده بود! خیلی خندیدیم! شاهنشاه فرمودند، مسلماً مردانی که زن ندارند در زندگی جلو هستند و مسلماً بیشتر عمر می کنند. چون حداقل اقل این است که نصف غصه دنیا را کمتر می خورند! عرض کردم هشتاد درصد! مگر همین سلب آزادی انسان غصه کوچکی است؟»<sup>7</sup>

اما دیدگاه های شاه از این هم رادیکال تر بود. در ۲۰ اسفند ۱۳۵۲ علم از اختلافات دخترش با شوهرش برای شاه درد دل می کند. سپس برای آرامش خود و شاه می گوید سید ضیاء الدین طباطبایی- همکار رضا خان در کودتا و مشاور محمد رضا شاه پس از سال های ۱۳۲۷- یک سخن خوب و حسابی گفته است. شاه سریع اضافه می کند که او یک سخن حسابی دیگر هم گفته است. و آن این که، مرد نباید با زنش شب در یک اتاق و زیر یک رختخواب بخوابد. شنیدن سخنان مزخرف و بی خوابی برخی از پیامدهای در یک اتاق خوابیدن است. علم می نویسد:

«فرمودند [سید ضیاء الدین طباطبایی] یک حرف دیگر هم حسابی می زد و آن این که شب انسان نباید در یک اتاق با زنش بخوابد، زیرا در رختخواب است که سر گله ها و حرفهای مزخرف باز می شود و به انسان بی خوابی و ناراحتی می دهد، و این را واقعاً حسابی می گفت. من خندیدم. عرض کردم، معلوم می شود شاهنشاه خیلی گرفتاری دارید. فرمودند ناچار!»<sup>8</sup>

در مورد حکم فقهی نابرابری ارث زنان و مردان نیز شاه مانع طرح دیدگاه های برابری خواهانه در این مورد می شد. در ۲۶ اردیبهشت ۱۳۴۹ اشرف پهلوی درباره تغییر احکام فقهی ارث برای حقوق زنان سخن گفته است. شاه در ۲۶ اردیبهشت ۱۳۴۹ به علم می گوید:

«این چه مزخرفاتی است که خواهرم درباره حقوق زن و تغییر قوانین اسلام درباره ارث و غیره گفته است؟ چرا اینها نفهمیده می خواهند کشور را به هم بریزند؟»<sup>9</sup>

در ۸ دی ۱۳۵۳ علم به شاه خبر می دهد که اشرف پهلوی قصد دارد در کنفرانس ۱۴ دی درباره حقوق زن، از تساوی حق ارث زنان با مردان دفاع کند. این برخلاف نص صریح قرآن است. شاه هم فرمان می

دهد اعلام کنید هر کس چنین مطالبه ای را مطرح سازد- ولو خواهرم باشد- حبس و تنبیه خواهد شد. عَلم می نویسد:

«عرض کردم، در کنفرانس حقوق زن که شاهنشاه روز ۱۴ دی ماه افتتاح می فرمایید، گویا [والاحضرت اشرف] می خواهند بگویند حق زن و مرد در ارث مساوی است. این دیگر برخلاف نص صریح قرآن است، گو این که ممکن است از لحاظ جنبه انسانی در این زمان درست باشد، ولی در ایران عمل ضد نص صریح قرآن نمی شود کرد. در اصلاحات ارضی هم که با قدرت شاهنشاه پیش رفت، عمل ما برخلاف قرآن نبود، برخلاف میل آخوندها بود. حتی وقتی آخوندها می گفتند الناس مسلطون علی اموالهم و انفسهم، ما می گفتیم الزرع للزارع ولو كان غاصبا. باری شاهنشاه خیلی تأمل فرمودند. بعد به من فرمودند، ابلاغ کن هر کس چنین عنوانی بکند ولو خواهرم باشد، او را حبس و تنبیه خواهم کرد.»<sup>10</sup>

در ۲۶ مرداد ۱۳۵۵ در جلسه ای با حضور شاه- که مهناز افخمی هم در آن حضور داشت- به مناسبتی و برای مشارکت در کاری، نام سازمان زنان ایران اشرف پهلوی مطرح می شود. شاه می گوید چون این سازمان جزء حزب رستاخیز نیست، حق ندارد در هیچ کار رسمی دخالت کند. به روایت عَلم، «وزیر امور زنان [مهناز افخمی] هم که [پشتیبانش] والاحضرت اشرف است، جرئت نکرد عرضی بکند.»<sup>11</sup>

تقریباً دو ماه بعد، در ۸ مهر ۱۳۵۵، شاه به دو دلیل با اصل موجودیت سازمان زنان (به ریاست عالییه اشرف پهلوی و نایب ریاست عالییه فریده قطبی مادر فرح پهلوی) که در سال ۱۳۴۵ تأسیس شده بود، مخالفت می کند. می گوید: اولاً: در ایران زنان با مردان برابر هستند. ثانیاً: حزب رستاخیز را برای همین تشکیل داده ام، همه زنان هم بروند عضو آن شوند. عَلم می نویسد:

«سر ناهار شاهنشاه فرمودند، این جمعیت زنان یعنی چه؟ زنها که دارای شرایط مساوی با مردان شده اند، دیگر چرا جمعیت علیحده داشته باشند؟ این زیادی است و باید موقوف شود. همه بروند جزء حزب [رستاخیز] بشوند (این جمعیت وابسته به والاحضرت اشرف است و ایشان خیلی ناراحت خواهند شد).»<sup>12</sup>

این در حالی است که در سال ۱۳۵۴ با تغییر اساسنامه سازمان زنان ایران، در بخش اهداف این سازمان نوشته شده بود: «تجهیز زنان به منظور شرکت گسترده آنان در نوسازی ملی در زمینه های مختلف اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی در چارچوب هدف های حزب رستاخیز ملت ایران و هماهنگ کردن فعالیت های آنان در این زمینه.»

اساساً پروژه تک حزبی کردن کشور برای این بود که همه سازمان ها و نهادها در آن منحل شوند و تحت رهبری شاه، انقلاب او را پیش برند که هر روز یک اصل به آن اضافه می کرد. زنان هم باید عضو حزب می شدند و شدند. شاه در مصاحبه با اشپیگل گفت: «این حزب واقعاً همه را در بر می گیرد.»<sup>13</sup>

به مناسبت پنجاهمین سالگرد سلطنت پهلوی، عَلم نه تنها تعدادی زیادی را در داخل بسیج کرد، بلکه با صرف هزینه بسیار زیاد، تعدادی بسیاری را در سراسر جهان بسیج کرد تا درباره شاه و رضا شاه و شهبانو کتاب بنویسند. بدین ترتیب، ده ها کتاب با دلارهای نفتی در تعریف و تمجید از شاه منتشر شد.

یکی از این کتاب ها، مصاحبه ای بود که مؤسسه استوک با شاه انجام داده بود. شهبانو کتاب را خوانده بود و سه اشکال درست بر سخنان شاه (عرب و عجم کردن تحریم نفتی علیه غرب، تروریست خواندن همه

فلسطینی ها و تأکید و پافشاری بیش از حد بر نژاد آریایی) وارد آورده بود. عَلم در ۳۱ شهریور ۱۳۵۵ موضوع را با شاه در میان می گذارد. شاه می گوید اشکال ها وارد است، «اینها را اصلاح کنید.» شاه از علم می پرسد تو چه طور متوجه این اشکال ها نشدی؟ عَلم پاسخ می گوید که چون اعلیحضرت دوباره مصاحبه را خودتان خوانده و تصحیح کرده بودید، من دیگر آن را نخواندم. اشکالات شهبانو درست هستند، اما اگر منظور شاهنشاه از تأکید بیش از حد بر نژاد آریین و این که ما عرب نیستیم، «برانگیختن احساسات ناسیونالیستی ایرانیان است» در این صورت معلوم نیست نظر شهبانو درست باشد. در ۱۳ مهر ۱۳۵۵ عَلم به شاه خبر می دهد که کتاب مصاحبه مؤسسه استوک با اعلیحضرت منتشر شد. دو اشکال از سه اشکال شهبانو اصلاح شد. در مورد نژاد آریین کاری نمی شد کرد. شاه می گوید دو اشکال دیگر شهبانو هم قابل بحث بود. زنها دائماً مثل مگس وز وز می کنند. آدمی برای نجات جان خودش، با نظر آن ها موافقت می کند تا آسوده شود. عَلم می نویسد:

«عرض کردم، کتاب [مصاحبه شاهنشاه با] مؤسسه استوک بالاخره بدون غلط از چاپ خارج شد، ولی آن مسئله نژاد آریین که شاهنشاه زیاد تأکید فرموده بودید، محض خاطر این که مد روز نیست، قابل حذف کردن نبود. فرمودند، چیزهای دیگر هم بحث داشت، ولی چه باید کرد؟ زنها مثل مگسها دائماً وزوز می کنند. آدم برای آن که جان خودش را خلاص کند، موافقت می کند که آسوده شود. ولی من فکر می کنم حق با علیا حضرت شهبانو بود»<sup>14</sup>

شاه از دشنام های بسیار زشت، استفاده زیادی می کرد. به خصوص دشنام هایی که به زنان معطوف می شد. در ۲۷ مهر ۱۳۵۵ عَلم به شاه می گوید که شاهدخت فاطمه درخواست کرده تا یک جت ارتش ایشان، مادر شهبانو و ۷۰ الی ۸۰ نفر از زنان را برای زیارت امام رضا و غبارروبی ضریح به مشهد ببرد. شاه می گوید مگر هواپیماهای ارتش بیکارند که فاحشه های بازنشسته را برای استغفار به مشهد ببرند؟ عَلم می نویسد:

«والاحضرت شاهدخت فاطمه، خواهر اعلیحضرت، استدعا کرده بودند که یک جت بوئینگ ۷۰۷ ارتشی، ایشان و سرکار فریده دیبا [مادر شهبانو] را با هفتاد هشتاد نفر خانم به مشهد ببرد که در غبارروبی ضریح مطهر شرکت بکنند. من می دانستم که مورد موافقت قرار نمی گیرد، به این جهت هرچه ایشان در بیرجند اصرار کردند، به عرض نرساندم. دوباره دیشب تلفن کردند و من ناچار امروز به عرض رساندم. آن قدر شاهنشاه عصبانی شدند که من کمتر چنین چیزی دیده بودم. از بس عصبانی شدند جمله ای فرمودند که من ناچار برای این که روشن کنم چه اندازه شاهنشاه به مسائل ارتشی علاقمند هستند این جا می گذارم و از خودم هم خجل هستم که آن را می نویسم. فرمودند، مگر هواپیماهای ارتش بی کار هستند که باید...های بازنشسته را برای استغفار به مشهد ببرند؟ و آن قدر عصبانی شدند که نه من برای دو سه دقیقه توانستم عرض بکنم و نه شاهنشاه توانستند چیزی بفرمایند. من بی نهایت از گفته خود پشیمان شدم»<sup>15</sup>

در یک مناسبت دیگر، در حضور جمع بسیاری، دشنام های از این بدتر نثار ارتشبد خاتم کرد که همه آنها به همسر او باز می کشت که خواهر خود شاه بود. عصبانیت او از بد عمل کردن نحوه کمک رسانی نیروی هوایی در یک عملیات بود. ولی عملکرد بد نیروی هوایی در هوای نامناسب موجب دشنام های بسیار زننده به همسر فرمانده نیروی هوایی شد. شاه چنان عصبانی می شود که فقط و فقط عَلم شجاعت به خرج داده و به سوی او رفته و با لیوانی آب و قرص او را آرام می سازد.

شاه زنان را به صورت کالای جنسی می دید و از آن ها استفاده می کرد. به عنوان مثال، شاه به علم دستور می دهد که به سفیر آمریکا بگو شما آمریکا هابی و غربی ها مثل آن رشتی هستید که غیر رشتی ترتیب زن اش را می داد و او فقط منتظر نتیجه کار بود. طرف پس گردن زن رشتی، آمد و خود رشتی را گایید. روز بعد از علم پیگیری می کند که آیا این را عیناً به سفیر آمریکا گفتی. بعد هم بسیار خشنود می شود. یعنی در روابط دیپلماتیک و برای نشان دادن خطر توسعه کمونیست ها در دنیا به آمریکا، از زنان رشت به شکل بسیار ناروایی استفاده می کرد.<sup>16</sup>

## دو فیلم بسیار مهم و یک مصاحبه

شاه باورها و نظراتش را با علم در میان می گذاشت و علم هم آن ها را گزارش کرده است. اما در همان دهه ۱۳۵۰ که شاه خود را در اوج قدرت احساس می کرد، مصاحبه های خارجی بسیاری داشت. او در دو مصاحبه مهم در همین دوران باورهایش در مورد زنان را مطرح کرد که نه تنها برای دو زن غربی که با او مصاحبه می کردند، شگفت انگیز بود، بلکه برای زنان ایرانی همان دوران نیز به هیچ وجه قابل قبول نبود. مسأله مهم این است که اولاً زنان شناخته شده غربی هم می دانستند که شاه زن باره است. ثانیاً آگاه بودند که شاه زنان را ناقص العقل می داند. به همین دلیل در مصاحبه با شاه، او را در این موارد به چالش می کشیدند. دو مصاحبه شاه با باربارا والترز و اوریانا فالاجی چنان مشهورند که صدق گفتار علم درباره دیدگاه های شاه در مورد زن ها را دقیقاً تأیید می کنند. مصاحبه های شاه با خبرنگاران مشهور صورت گرفته است و نکته مهمتر این که، شاه می دانست که آنها برای پر بیننده ترین رسانه های غربی با او مصاحبه می کنند. اما غرور و تکبر و نخوت اجازه نمی داد که حداقل نزد غربیان نظراتش را کمی لطیف سازد.

### اول- مصاحبه اویانا فالاجی با شاه در آذر ۱۳۵۲

«فالاجی: اعلیحضرت، آیا حقیقت دارد که شما همسر دیگری هم اختیار کرده اید؟»

شاه: یک افترای احمقانه، پست و تهوع آور.

فالاجی: ولی اعلیحضرت شما مسلمان هستید و دین تان اجازه می دهد که همسر دومی اختیار کنید بدون رد کردن ملکه فرح دیبا.

شاه: بله. یقیناً. بنا به مذهب می توانم، چنان چه همسر موافقت نماید. و خیلی صادقانه بگویم، باید قبول کرد که در بعضی شرایط برای مثال وقتی که همسر شخص بیمار است یا از انجام وظایف زناشویی سرباز می زند، و بدین ترتیب باعث ملال شوهر می شود... بیایید واقع بین باشیم! انسان بایست ریاکار و یا ساده لوح باشد اگر باور کند که شوهر این چیزها را تحمل خواهد کرد. در جامعه شما در این گونه شرایط آیا مرد یک معشوقه برای خود نمی یابد، و گاهی بیشتر از یکی؟ خوب در جامعه ما یک مرد می تواند همسر دیگری هم بگیرد. اگر همسر اول و دادگاه موافقت کنند. بدون این دو شرط که من قانونم را بر آن بنا نهاده ام، طبعاً ازدواج مجدد امکان پذیر نخواهد بود. حالا آیا شما قادرید تصور کنید که خود من قانون را نقض کنم و مخفیانه همسری دیگر اختیار کنم؟

فالاجی: خوب، اجازه بدهید بگویم شما همه چیز را انکار می کنید اعلیحضرت و...

**شاه:** من حتی نیاز به انکار چیزی ندارم. من حتی نمی خواهم صحبتی از انکار باشد.

**فالاجی:** چقدر عجیب است اعلیحضرت. اگر یک شاه باشد که اسمش همواره با نام زنان پیوسته است، آن شما هستید. و حالا من کم کم احساس می کنم که زنان هیچ ارزشی در زندگی تان ندارند.

**شاه:** می ترسم حدس شما درست باشد. می دانید زنها... ببین، بگذار این طور موضوع را مطرح کنم. من آن ها را دست کم نمی گیرم، همان طور که در عمل نشان داده شده است که آن ها بیشترین سود را از انقلاب سفید من برده اند. من قاطعانه مبارزه کردم تا حقوق و مسئولیت های مساوی برایشان اخذ کنم. من حتی آن ها را وارد ارتش کرده ام که آن جا پس از شش ماه آموزش نظامی برای مبارزه با بیسوادی به روستاها فرستاده می شوند. همچنین نباید فراموش کنند که من پسر کسی هستم که در ایران کشف حجاب کرد. ولی من صادق نخواهم بود اگر ادعا کنم که حتی یکی از آن ها نفوذی بر من داشته است. هیچ کس نمی تواند نفوذی بر روی من داشته باشد. ابا هیچ کس، و یک زن حتی کمتر. در زندگی یک مرد زن ها به حساب می آیند اگر زیبا و برازنده باشند و بدانند چطور زنانه رفتار کنند... مثلاً این داستان آزادی زنان چیست؟ طرفداران حقوق زن حقیقتاً چه می خواهد؟ شما چه می خواهید؟ برابری؟ خودتان بگویید. من نمی خواهم بی ادب باشم، ولی شما ممکن است از نظر قانون برابر باشید، ولی نه در قابلیت، مرا ببخشید برای گفتنش.

**فالاجی:** ما نیستیم؟

**شاه:** نه. شما هرگز یک میکل آنژ یا باخ تولید نکرده اید. شما حتی یک آشپز مهم نیافریده اید. و حرف نبودن فرصت ها را نزنید، حتماً شوخی می کنید؟ آیا شما فرصتت را نداشتید که حتی یک آشپز قابل به تاریخ بدهید؟ شما هیچ چیز با ارزشی تولید نکرده اید، هیچ چیز! خودتان بگویید، چند زن قادر به حکومت در طی مصاحبه هایی نظیر این، ملاقات کرده اید؟

**فالاجی:** حداقل دو اعلیحضرت، گلدایر و ایندیرا گاندی.

**شاه:** هم... تنها چیزی که می توانم بگویم این است که آن زن ها در قدرت، خیلی سختگیرتر از مردان هستند. خیلی بی رحم تر. خیلی به خون تشنه ترند. من از واقعیت ها صحبت می کنم، نه از عقاید. شما قسی القلب هستید وقتی که حکومت می کنید. فکر کنید در مورد کاترین دو مدیسی، کاترین روسیه، الیزابت انگلستان. بدون این که چیزی از "لوکرزیا بورجیا" ی شما بگویم که با زهرها و فتنه هایش. یک یک شما توطئه گر و شیطان صفت هستید.<sup>17</sup>

آیا همین یک مصاحبه به تنهایی برای فهم باورها و دیدگاه های شاه در مورد زنان کافی نیست؟ آیا به شواهد و قرائن بیشتری نیاز است؟ ولی این نوشتار شواهد بیشتری ارائه می کند.

شاه ادعا می کند که زنان کاملاً این فرصت را داشتند که از مردها جلو بزنند. آشپزی کار همیشگی آنان بوده است، اما حتی در این مورد از مردها فروتر بوده و هستند و نتوانسته یک آشپز قابل در تاریخ ارائه کنند. می گوید زنان هیچ چیز با ارزشی در تاریخ تولید نکرده اند.



شاه در اوج قدرت بود. همه سران حکومت نوکر، غلام، خاک پا، و... شاه بودند و همه برای کسب شرف نزد او می رفتند. پذیرش این که همه ما بی شرف هستیم و برای کسب شرف، شرفیاب می شویم، شاه را بدان جا کشانده بود که بدترین دشنام ها را به آنان بدهد، و آنان اظهار **بندگی** نزد ارباب کنند. این رویه او را به این نتیجه رسانده بود که می تواند باورهای نادرستش درباره زنان را در مصاحبه با زنان غربی نیز به صراحت بیان کند و آنان نیز مانند نوکران داخلی مجبور به قبول آن ها هستند.

## دوم- مصاحبه باربارا والترز با شاه در حضور شهبانو

«باربارا والترز: آیا فکر می کنید که زنان با مردان برابرند؟

شاه: اگر مقصود حقوق بشر است، بله، حتما

والترز: شما به زنان حقوق بشر آنها را در کشور خود داده اید. ولی در مورد تساوی زنان و مردان درباره بینش و آگاهی چی [فکر می کنید]؟

شاه: مواردی وجود دارند [که زنان با مردان از این حیث مساوی هستند]، حتما، ما همیشه استثنا [برای قواعد کلی] داریم، و می توانیم زنان عالی پیدا کنیم

والترز: [گهگاهی] اینجا و آنجا

شاه: بله، ولی به طور متوسط [این طور نیست]

والترز: تصور می کنید که همسر شما می تواند کشور را به خوبی مردان اداره کند؟

شاه: مایل نیستم پاسخ دهم

والترز: شما همسر خود را نایب السلطنه خود منصوب کرده اید [که کشور را] اگر شما فوت کنید [اداره کند]، ولی مطمئن نیستید که او می تواند کشور را به خوبی مردان اداره کند؟

شاه: نمی توانم بگویم [که اینطور است]

والترز [خطاب به فرح پهلوی]: احساس شما که این حرف ها را می شنوید چیست؟

فرح پهلوی [با خنده در حالی که به بالا نگاه می کند]: چی می توانم بگویم؟ «<sup>18</sup>

شهبانو واقعاً چه می توانست بگوید؟ از یکسو خجالت می کشید که به یک خبرنگار غربی چنین سخنانی گفته می شود، از سوی دیگر نمی توانست سخنان دیکتاتور مردسالار را رد کند. فرح دیبا به خوبی از زن بارگی شاه اطلاع داشت و بر سر این موضوع نزاع های بسیاری میان این دو رخ داد.

## سوم- جلسه مسئولان کشور

یک فیلم کوتاه نیز از جلسه شاه و شهبانو با مقامات کشوری از دهه ۱۳۵۰ وجود دارد. در یادداشت‌های علم نمونه های بسیاری وجود دارد که شاه در حضور دیگران شهبانو را تحقیر می کند. در این نشست شهبانو بسیار نرم به شاه می گوید که همه شعر و موسیقی ما که بد نیست. شاه با عصبانیت به او پاسخ گفته و رویش را از شهبانو بر می گرداند. سپس لبخند بسیار تلخی بر لبان شهبانو نقش می بندد.

«شهبانو: نه منظورم اینه که شعر و موسیقی مون که همش بد نیست.

شاه: هیچیش به هم مربوط نیست.

شهبانو: نه، آخه ...

شاه: البته هیچ وقت به همش نمی شود گفت، ولی می گم در موقعی که ما این همه می بالیم به این فرهنگ، و گفتم به حق، در همین موقع بود که مملکت ایران اشغال شد. با کدام ساز ما رفتیم به جنگ؟»<sup>19</sup>

اولاً: زبان بدن شاه در پاسخ شهبانو بسیار قابل توجه است.

ثانیاً: عصبانیت او نسبت به یک اظهار نظر قابل تأمل است.

این شاهد، شاید بتواند نگاه شاه به زنان را آشکار سازد. برای این که در اینجا برخورد او با زنی است که الف- همسر اوست. ب- نایب السلطنه است. پ- این برخورد در حضور مقامات کشوری صورت می گیرد.

با این وصف، تکلیف دیگران روشن است که چیست؟ شهبانو جز سکوت، خجالت و خنده تلخ چه واکنشی می توانست نشان دهد؟

پرویز ثابتی هم گفته است که شاه به نظرات زنان اهمیتی نمی داد و تا وقتی من در ایران حضور داشتم (ثابتی در ۹ آبان ۱۳۵۷ از کشور خارج شد)، شاه اجازه نمی داد شهبانو در هیچ یک از نشست های او با سران کشور شرکت کند.<sup>20</sup> از نظر شاه- و بسیاری از نزدیکان شاه (حتی هوشنگ نهاوندی رئیس دفتر شهبانو)- فرح دیبا در ماه های آخر نقش مهمی در فروپاشی رژیم شاه ایفا کرد. آن ها خصوصاً بر نطق «صدای انقلاب شما را شنیدم» - به عنوان شاهد صدق مدعای خود- بسیار تأکید می کنند.

نایب السلطنه شدن شهبانو از سر ناچاری بود. وگرنه شاه حتی در ۱۰ خرداد ۱۳۵۵ نیز شادمان بود که اختیارات شهبانو محدود به امور هنری است و اگر مسئولیت امور کشوری به دست فرح دیبا بیفتد، شیرازه رژیم گسیخته خواهد شد.<sup>21</sup>

## آزادی زنان در حجاب

رضا شاه مرگ را بر بی حجاب نشان دادن همسرش به دیگران ترجیح می داد، اما در ۱۷ دی ۱۳۱۴ وقتی همسرش، شمس و اشرف را بدون حجاب برای کشف حجاب با خود می برد، در راه به آنان می گوید، اگر

این کار را نکنم خواهند گفت که ما «وحشی» هستیم.<sup>22</sup> او نمی خواست توسط جوامع غربی عقب مانده و وحشی به شمار رود.

رضا شاه به زور همه زنان را بی حجاب کرد. وقتی با اعتراض روبرو شد، دست به کشتار زد. به عنوان نمونه، در اعتراض مشهد فقط ۲۰۰ نفر با فرمان او در مسجد گوهرشاد کشته شدند.<sup>23</sup> علم مدعی است که با کشف حجاب همسر و دختران رضا شاه، کشتار مشهد و تحمیل کشف حجاب به همه زنان، «از آن تاریخ زن ها آزاد شدند»<sup>24</sup> به روایت او، کشتار مردم معترض در داخل مسجد و تیرباران نایب التولیه آستان قدس به دستور رضا شاه، دو فرمان شدید و سریعی بود که راه هرگونه مخالفت بعدی را مسدود کرد و از طریق سرکوب کشف حجاب رسمیت پیدا کرد.<sup>25</sup>

علم که تربیت شده تجدد آمرانه رضا شاهی و محمد رضا شاهی بود، می گفت که کار نیمه تمام رضا شاه را من در ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ با فرمان شاه، با سرکوب و کشتار، تمام کردم. به صراحت نوشته است که برای حق رأی زنان و حضور آنان در مجلس، در خرداد ۱۳۴۲ با حمایت شاه حدود ۲۰۰ نفر از اجامر و اوباش را کشتم و اعدام کردم و آخوندها را زندانی و تبعید کردم، تا این مسأله برای همیشه حل شد و اینک وزیر زن و نماینده زن هم داریم.<sup>26</sup>

پس از استعفای اجباری رضا شاه در شهریور ۱۳۲۰ و جانشینی محمد رضا به جای او، فضا دوباره تغییر کرد. شاه جدید جوان و فاقد قدرت پدرش بود. مجبور بود موقتاً مدارا کند تا بعد که قدرت را قبضه کرد، بساط دیکتاتوری مطلقه را دوباره پهن سازد.

شاه بعدها در اوج قدرت حجاب در دانشگاه ها و مدارس را ممنوع کرد. این فرمان به غیر از دختران مذهبی و نیروهای مذهبی، مراجع تقلید را هم به اعتراض واداشت. اما شاه هیچ اهمیتی به آن ها نمی داد. ولی وضع آیت الله خوانساری در این میان متفاوت بود. او با دربار رابطه خوبی داشت و شاه حاضر نبود این رابطه مخدوش شود و او را هم از دست بدهد.

علم در ۱۲ مهر ۱۳۵۲ به شاه اطلاع می دهد که آیت الله خوانساری در مورد تحمیل ممنوعیت چادر به مدارس اسلامی ناراحت است. شاه پاسخ می دهد که هدف من ایجاد سدی در برابر چپ هاست و حتی اگر همه این مدارس اسلامی را ببندم، از این امر عقب نشینی نخواهم کرد. این هم مانند انقلاب من است که آخوندها با آن مخالف بودند.<sup>27</sup>

در ۵ مهر ۱۳۵۲ علم از پیغام مجدد آیت الله خوانساری در مورد حجاب دختران مدارس اسلامی سخن می گوید. به شاه می گوید من و باهری برای حل این مسأله و راضی کردن آیت الله خوانساری به این راه حل رسیده ایم که هر خانواده ای نخواست فرزندش بدون حجاب به مدرسه برود، ترک تحصیل کند تا هم امر شاهنشاه اجرا شده باشد و هم محظوری برای آیت الله خوانساری - که ما می خواهیم همچنان از او استفاده کنیم- پیش نیاید. شاه به شدت عصبانی شده و می گوید هیچ کس حق ندارد مانع تحصیل افراد شود. فضولی این کارها هم به باهری با این طرح های مزخرفش نیامده است.<sup>28</sup>

شاه بالاخره برای راضی کردن آیت الله خوانساری به نخست وزیر دستور می دهد که دختران مدارس اسلامی در داخل مدرسه باید فاقد حجاب باشند، اما در بیرون از مدرسه اگر تمایل داشتند، می توانند از چادر استفاده کنند. در ۱۰ مهر ۱۳۵۲ به علم می گوید سریع این را به آیت الله خوانساری اطلاع بدهید.<sup>29</sup>

اما شاه گویی نمی خواست قبول کند که پوشش دختران و زنان حق خود آنهاست که درباره آن تصمیم بگیرند و او نمی تواند به جای همه زنان برای آن ها تصمیم گیری کند. به همین دلیل در جامعه روندی معکوس از مدتها پیش در تعارض با حکومت آغاز شده بود. شاه وقتی با این واقعیت روبرو شد، بسیار عصبانی و ناراحت شد.

عَلَم در ۶ اردیبهشت ۱۳۵۵ در دانشگاه پهلوی سخنرانی جانانه ای در دفاع از شاه و رضا شاه ایراد می کند. به شاه می گوید تنها امر عجیب، حضور تعداد زیادی دختر چادری در جلسه بود. وقتی من رئیس دانشگاه بودم حتی یک دختر چادری پیدا نمی شد، چون چادر تحقیر می شد و همه آنان را مسخره می کردند. شاه می گوید این هم توطئه "مارکسیستهای اسلامی" است، چون دیگر آخوندی باقی نگذاشته ایم. عَلَم پاسخ می دهد اما «روحیه آخوندی» هنوز زنده است.<sup>30</sup>

ویلیام سالینون سفیر جدید آمریکا از حضور نیروهای مذهبی مخالف در ایران با علم سخن می گوید. شاه عصبانی شده و در ۳۱ اردیبهشت ۱۳۵۶ به علم می گوید این مردکه نمی فهمد که این ها مارکسیست های اسلامی بازیچه روسها هستند؟ علم می گوید این احتمالاً یکی از علل آن است، ولی امروزه دخترها با چادر دارند به دانشگاه ها می روند. اعلیحضرت قطعاً بدانند در دنیای امروز اگر دختری حاضر شود با چادر به دانشگاه برود و هراس از تمسخر نداشته باشد، دست خارجی در کار است و آمریکاییهای خَر هم در این داستان نقش دارند. سپس از پیام آیت الله شریعتمداری در مورد حجاب دختران سخن می گوید. شاه پاسخ می دهد که به دفتر مخصوص بگو اگر دخترها با روسری مثل آدم به دانشگاه ها و مدارس بروند، اشکالی ندارد، اما با چادر و مقنعه ممنوع است.<sup>31</sup> یعنی، شاه در روز آخر اردیبهشت ۱۳۵۶ تازه استفاده از روسری توسط دختران در مدارس و دانشگاه ها را آزاد می سازد.

در ۶ خرداد ۱۳۵۶ شاه به محل فروشگاه های زنجیره ای می رود. دو روز بعد با عصبانیت به عَلَم می گوید، شاهد هزاران زن پدر سوخته چادری بوده است. عَلَم می گوید این هم علامت «نفوذ آخوند پدر سگ» است. سپس می افزاید در منزل ما چند روز پیش عروسی بود و برخی دختران مهمان نوکرها مقنعه به سر داشتند.<sup>32</sup>

## زنان علیه رژیم شاه در انقلاب ۱۳۵۷

شاه تصور کاملاً نادرستی از جامعه داشت. تصور نادرست شاه این بود که اگر شکم مردم را سیر کند، هیچ خطر داخلی او را تهدید نخواهد کرد. در ۲۸ شهریور ۱۳۴۷ شاه به عَلَم می گوید:

«فرمودند، اگر ما بتوانیم حداقل زندگی را برای همه کس تأمین کنیم، خطر داخلی دیگر به هیچ وجه نداریم و خارجی هم دستش به جایی نمی رسد. فرمودند، آمریکا با این همه شلوغی داخلی علت آن که منفجر نمی شود همین است. حتی ممالک کمونیستی هم چون همه از حداقلی برخوردارند، باز هم به انفجار نمی کشد.»<sup>33</sup>

از نظر او یک جامعه وقتی منفجر می شود و انقلاب می کند که گرسنه باشد. وقتی مردم از نظر اقتصادی تأمین باشند، اعتراضی به رژیم سیاسی دیکتاتوری نخواهند کرد و انفجاری- انقلاب- صورت نخواهد گرفت. او فریب این باور نادرست را خورد.

نگاهی یکسره اقتصادی به جامعه داشت. مردم که از نظر مادی تأمین باشند، کار تمام است. اما مولوی قرن ها پیش بسیار بهتر از او طبیعت آدمی و رفتار مردم در جامعه را فهمیده و بیان کرده بود. مولوی می گفت:

آدمی اول حریص نان بود  
زانک قوت و نان ستون جان بود  
سوی کسب و سوی غصب و صد حیل  
جان نهاده بر کف از حرص و امل  
چون بنادر گشت مستغنی ز نان  
عاشق نامست و مدح شاعران  
تا که اصل و فصل او را بر دهند  
در بیان فضل او منبر نهند  
تا که کر و فر و زر بخشی او  
همچو عنبر بو دهد در گفت و گو

(مثنوی، دفتر چهارم، ابیات: ۱۱۹۳-۱۱۸۸)

شاه گمان می کرد "تمدن بزرگ" را هم می توان با درآمدهای ۲۲ میلیارد دلاری نفتی ساخت. می گفت: « با این پول ها [درآمد نفتی ۲۲ میلیارد دلاری] ایران بزرگ و متمدن را خواهیم ساخت.»<sup>34</sup>

معلوم بود که تصور درستی از تمدن ندارد. گویی حتی نمی دانست که فرایند مدرنیزاسیون اقشار بسیاری را از برخی بندهای اجتماعی و مادی آزاد می سازد. وقتی نیازهای طبیعی آنان مرتفع شود، خواهان تأمین نیازهای والا تر و آزادی سیاسی و مشارکت در امور کشور و تعیین سرنوشت خود می شوند.

این چنین بود که زنان تحصیل کرده و متعلق به طبقه متوسط نیز در انقلاب علیه شاه شرکت فعالی داشتند. حتی زنان عضو سازمان های چریکی کمونیستی، از طبقه کارگر نبودند، از دانشجویان بودند. از ۸۶۲ عضو کل گروه های کمونیستی، فقط ۲۹ نفر کارگر و ۳ نفر کشاورز بودند.<sup>35</sup>

اما در تظاهرات اعتراضی انقلاب ۱۳۵۷، زنان همه طبقات حضوری چشمگیر داشتند. آنان نیز رژیم شاه را به دلیل زن بارگی شاه، فسادهای عظیم اقتصادی خاندان سلطنتی و دیکتاتوری تک نفره شاه نمی خواستند) رجوع شود به مقاله های «زن بارگی شاه و وقوع انقلاب ۱۳۵۷»، «فسادهای اقتصادی خاندان سلطنتی شاه و وقوع انقلاب ۱۳۵۷»، «رابطه "نوع دیکتاتوری شاه" با "انقلاب ۱۳۵۷" به روایت علم».

زنان شوریدند، چون شاه آشکارا و در مصاحبه های با نشریات غربی آنان را در همه زمینه ها فروتر از مردها به شمار می آورد. زنان علیه شاه شوریدند، چون احساس بی عدالتی با ادراک گسترده در مورد تحرک اندک اجتماعی همراه شد. شاخص سرانه تولید ناخالص داخلی، میانگین درآمد در یک اقتصاد را

نشان می دهد. این شاخص معیاری برای توزیع درآمد، درک و احساس مردم از برابری و تبعیض، یا احساس آسیب پذیری مردم نیست. در یک اقتصاد تبعیض آمیز و گرفتار فساد سیستماتیک، مردم اعتماد خود را به حکومت از دست می دهند، از زندگی خود ناراضی می شوند، و حکومت را مسئول بی عدالتی به شمار می آورند. رشد اقتصادی فاقد عدالت موجب نارضایتی و اعتراض می شود.

شاه زنان را در چنین سیاقی کاملاً از دست داده بود. به نحوی که وقتی درست یک سال قبل از پیروزی انقلاب خواستند تظاهراتی دولتی با شرکت زنان برای دفاع از رژیم شاه برگزار کنند، به مهناز افخمی (وزیر مشاور در امور زنان و رئیس سازمان زنان ایران) مأموریت دادند چند هزار زن برای این تظاهرات آماده سازد، اما او گفت که نمی تواند بیش از چند صد زن بیاورد. لذا اشرف پهلوی به پرویز ثابتی متوسل شد تا ساواک برای تظاهرات آنان زن از جاهای مختلف بیاورد.<sup>36</sup> یک سال بعد، فقدان پایگاه اجتماعی و مشروعیت شاه به چنان اوجی رسیده بود، که به روایت هوشنگ نهاوندی- رئیس دفتر شهبانو- در زمان معرفی کابینه بختیار به شاه، نه تنها دیگر از دست بوسی خبری نبود، بلکه بختیار دور از او ایستاده و آگاهانه فقط به سقف نگاه می کرد و وزرای سابق نیز از شاه فاصله می گرفتند تا در عکس ها با او دیده نشوند، چرا که رژیم رو به مرگ بود.<sup>37</sup> این سرنوشت دیکتاتوری بود که زنان را ناقص العقل و فروتر از مردها به شمار می آورد.

زنان کنونی- با توجه به تجربه جمهوری اسلامی- هر گونه بیندیشند و هر تصویری درباره گذشته و آینده داشته باشند- این واقعیت هیچ ربطی به باورها و **عاملیت زنان** دوران شاه ندارد. زنان آن دوران نیز آرمان هایی داشتند که با رژیم موجود در تعارض قرار داشت و به همین دلیل به همراه دیگران در فرایند گذار از رژیم شاه مشارکت فعال کردند. کنش انقلابی آنان را باید در آن سیاق تاریخی فهمید، نه این که ارزش ها و آرمانهای کنونی خودمان را به گذشتگان تعمیم دهیم.

زنان ۱۸ ساله تا ۴۰ ساله ای که در انقلاب ۱۳۵۷ شرکت کردند، اینک اگر زنده باشند، ۴۹ ساله تا ۸۱ ساله اند. نمی دانم چند درصد آنان اینک چگونه فکر می کنند. اما با توجه به ساختار جمعیتی جوان کشور، اکثریت جمعیت کشور زیر ۳۰ سال سن دارند. کلیه زنان زیر ۴۱ ساله پس از انقلاب به دنیا آمده اند. باورها و سبک زندگی این گروه هر چه که باشد، نمی توان آن را باورها و سبک زندگی زنانی که انقلاب ۱۳۵۷ را به وجود آوردند به شمار آورد.

بدون تردید باورها و اعتقادات شاه درباره زنان فمینیستی نبود. اما آیا مدرن هم نبود؟ پاسخ بسته به این است که مدرن و مدرنیته و مدرنیسم را چگونه به کار بریم؟ واژه معنایی جز کاربرد ندارد. فرایند مدرنیزاسیون سرشار از تضادها و تعارض ها و تناقض هاست. نازیسم، فاشیسم، توتالیتریسم، هولوکاست و... نیز محصول همین فرایند هستند. «شاه متجدد» نیز متعلق به دوران مدرن است. درست به همان نحو که «دونالد ترامپ نژادپرست دروغگو» و «فقیهان بنیادگرا» متعلق به دوران مدرن اند.

زنان دهه ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ نیز مانند مردان این دو دهه، متأثر از گفتمان مسلط بودند. **گفتمان انقلابی ایدئولوژیک ضد استعماری چپ جهان سومی**. انقلاب چنان سیطره داشت که شاه بیش از همه انقلابی نمایی می کرد و خود را رهبر انقلاب قلمداد می کرد. در زیست جهان انقلابی، زنان نیز فاعلان انقلابی بودند. اما انقلاب آنان، علیه چیزی که دیکتاتور "انقلاب شاه" می خواند صورت گرفت.

شاه توجیه جالبی برای **دیکتاتوری تک نفره** خود داشت. وقتی اوریانا فلاچی او را به چالش گرفت که شما یک دیکتاتور هستید که با زور حکمرانی می کنید، شاه پاسخ داد که آری من دیکتاتور هستم. دلیل اش نیز این است که ۷۵ درصد مردم ایران بی سواد هستند و فقط ۲۵ درصد با سواد هستند. من فقط با "**سخت گیرانه ترین دیکتاتوری**" می توانم در کشوری که سه چهارم آن بی سواد هستند، اصلاحات ام (انقلاب سفید) را پیش برم. در غیر این صورت هیچ کاری نمی توان کرد. این نوع دیکتاتوری که منتهی به عملی کردن انقلاب سفید من می شود، نه تنها هیچ اشکالی ندارد، بلکه مانع انقلابی کمونیستی هم می شود. اما در این مورد نیز اشتباه می کرد و زنان شهری و روستایی، کارگر و طبقه متوسط، و بی سواد و با سواد علیه او انقلاب کردند.

شاهی که زنان را ناقص العقل، فاقد زایش هیچ امر با ارزش، کالای جنسی، فاحشه، و... به شمار می آورد که حتی یک آشپز خوب به بشریت تقدیم نکرده اند، با **عاملیت و فاعلیت** همان زنان از طریق یک انقلاب سرنگون شد.

منبع: [گویا نیوز](#)، ۱۱ آبان ۱۳۹۸

- 1 - منبع: مرکز آمار ایران ۱۳۵۹ .
- 2 - خاطرات علم، جلد هفتم، ص ۳۵۲. ۲۸ مرداد ۱۳۴۷.
- 3 - «عصری شرفیاب شدم... پرسیدم چرا این قدر دیر وقت کار می کنند و هنوز دفتر تشریف دارند؟ با خنده خیلی پر معنی فرمودند، "من که از مردم مستثنی نیستم، بروم به خانه چه بکنم و چه بگویم؟ باز دفتر!" به اعتقاد من زن ایرانی، از زن کوچه تا ملکه کشور، هنوز نمی داند معنی کار یک مرد چیست و چه باری بر دوش اوست و چه گونه باید این بار را کم کرد. اینها آن چه از ما می خواهند سواری دادن است و بس!» (خاطرات علم، جلد اول، ص ۱۸۲. ۸ اردیبهشت ۱۳۴۸). «قدری صحبت شوخی کردم و از این که زخم به هیچ صورت مرا تنها و راحت نمی گذارد، شکایت کردم. شاهنشاه هم دل پری خودشان داشتند، مقداری خندیدیم» (خاطرات علم، جلد اول، ص ۲۰۸. ۱۱ خرداد ۱۳۴۸).
- 4 - «شهبانو بسیار زن خوبی است و ملکوتی صفات است، منتها تحت تأثیر حرف و کلام قرار می گیرد. مثل هر زنی و هر بچه، چون هنوز ۳۰ سال بیشتر ندارد. و من یقین دارم در مراجعت از سفر کرمان یاز هم نسبت به من بدبین تر خواهند شد [چون می دانند در غیاب ایشان برای شاهنشاه خانم می برم].» (خاطرات علم، جلد دوم، ص ۲۴۳. ۳۰ اردیبهشت ۱۳۵۱).
- 5 - خاطرات علم، جلد دوم، ص ۹۸. ۱۹ شهریور ۱۳۴۹.
- 6 - خاطرات علم، جلد سوم، ص ۶۹. ۳ خرداد ۱۳۵۲.
- 7 - خاطرات علم، جلد سوم، ص ۳۰۶. ۹ آذر ۱۳۵۲.
- 8 - خاطرات علم، جلد سوم، صص ۳۷۶-۳۷۵. ۲۰ اسفند ۱۳۵۲.
- 9 - خاطرات علم، جلد دوم، ص ۴۷. ۲۶ اردیبهشت ۱۳۴۹.

10 - خاطرات علم، جلد چهارم، صص ۳۰۰-۲۹۹. ۸ دی ۱۳۵۳.

11 - خاطرات علم، جلد ششم، ص ۲۰۳. ۲۶ مرداد ۱۳۵۵.

12 - خاطرات علم، جلد ششم، ص ۲۶۵. ۸ مهر ۱۳۵۵.

13 - روزنامه رستاخیز، ۱۷ آذر ۱۳۵۵.

14 - خاطرات علم، جلد ششم، ص ۲۸۱. ۱۳ مهر ۱۳۵۵.

15 - خاطرات علم، جلد ششم، ص ۳۰۰. ۲۷ مهر ۱۳۵۵.

16 - «فرمودند به سفیر آمریکا بگو...یک غیر رشتی در منزل رشتی، زن و بچه های رشتی را می کرد و رشتی می گفت باید دید عاقبت کار به کجا می کشد، تا آمد و خود او را هم گایید! وضع شما غربی ها شباهت به همین امثال دارد. گو این که در آخر کار ایستادگی می کنید، ولی قیمت زیادی برای آن می پردازید، چون پیش گیری نمی کنید. الان کوباییها، چینی ها و از همه بیشتر شوروی ها، در عدن هستند. شما چه می کنید؟» (خاطرات علم، جلد سوم، ص ۱۷۴. ۲۸ شهریور ۱۳۵۲). «شاهنشاه هنگام راه رفتن در محیط دانشگاه پدافند مرا خواستند و جویا شدند که مثل ها را برای سفیر آمریکا گفتی؟ عرض کردم بلی. خیلی خیلی خندیدند.» (همان، ص ۱۷۵).

17 - برای مصاحبه اوریا لانا فلاچی با شاه، رجوع شود به لینک زیر:

<https://newrepublic.com/article/92745/shah-iran-mohammad-reza-pahlevi-oriana-fallaci>

18 - رجوع شود به لینک: <https://www.youtube.com/watch?v=Y2TLJ-624Zc>

19 - رجوع شود به لینک:

[https://www.facebook.com/mohammad.asgari.1694/videos/383971502555306/?\\_tn\\_\\_=%2CdCH-R-R&eid=ARA2QrMcZ55WP0wwfd9\\_EL\\_WRXHBjz-ovpaeT-B24VFkRCM35Pk6ZmXczMq6TtGpZu5t9d1OUxFUqvMo&hc\\_ref=ARQqqOVrQhQ82i916WBscCW5dw3kHtvVVypqDEma7j4qGWkdKjE\\_8czpIjWkAv4tF5E&fref=nf](https://www.facebook.com/mohammad.asgari.1694/videos/383971502555306/?_tn__=%2CdCH-R-R&eid=ARA2QrMcZ55WP0wwfd9_EL_WRXHBjz-ovpaeT-B24VFkRCM35Pk6ZmXczMq6TtGpZu5t9d1OUxFUqvMo&hc_ref=ARQqqOVrQhQ82i916WBscCW5dw3kHtvVVypqDEma7j4qGWkdKjE_8czpIjWkAv4tF5E&fref=nf)

20 - «تا موقعی که شاه در موضع قدرت بود، حرف شهبانو را قبول نمی کرد. می گفت این زنها چی می گویند?... ماه های آخر که دیگر ایشان ضعیف شده بود، شهبانو در جلسات شرکت می کند. تا زمانی که من در ایران بودم در جلساتی که با شرکت نخست وزیر و برخی از وزرا و مقامات نظامی و انتظامی در حضور شاه، تشکیل می شود از شرکت کنندگان نمی شنیدم که شهبانو در جلسه بوده است ولی در ماه های آخر در بیشتر جلسات، شهبانو شرکت داشته مثلاً در جلسه تصمیم گیری درباره بازداشت هویدا، شهبانو نیز حضور داشته است.» (پرویز ثابتی، در دامگه حادثه، ص ۵۱۸).



21 - «نمی دانم جزو گزارشات دیگر، به چه مناسبت موضوع دانشگاه پهلوی و اراضی که باید برای محل دانشگاه جدید در پشت مله شیراز خریداری شود صحبت پیش آمد. فرمودند، این همه زمین دارند، باز هم باید بخرند؟ عرض کردم، آخر جای دانشکده طب [روستایی] را موزه علیا حضرت شهبانو گرفت. فرمودند، راستی ساخته می شود؟ عرض کردم، هیچ چیزی نیست جز آن که بالای تپه را صاف کردند و خاکها را روی جنگل مصنوعی که غلام با آن همه خون جگر درست کردم ریختند و درختها را از بین بردند. به طوری که در این سفر شیراز گریه ام گرفته بود، منتها نخواستم اوقات مبارک را تلخ کنم. فرمودند، چیز عجیبی است که پول هم دارند و این همه کارهای علیا حضرت تأخیر می شود. عرض کردم، علت این است که هر کس هر چه می کند، قبول می فرمایند و باز تغییر عقیده می دهند. شکر خدا را که مسؤلیت معظم لها در کارهای هنری و از این مقوله است، اگر کارهای کشوری بود چه می شد؟ شاهنشاه فرمودند، شیرازه ها گسیخته می شد. عرض کردم، من که چیزی نمی توانم عرض کنم، جز آن که دعا کنیم که خداوند به شاهنشاه عمر طولانی و سلامت بدهد.» (خاطرات علم، جلد ششم، صص ۱۳۱-۱۳۰. ۱۰ خرداد ۱۳۵۵).

22 - «سر شام رفتم. صحبت‌های مختلف شد، ولی دو قسمت بسیار مهم پیش آمد. یکی صحبت ۱۷ دی [۱۳۱۴] و آزادی بانوان که علیا حضرت ملکه پهلوی تعریف کردند روزی که رضا شاه مرا [به همراه شمس و اشرف پهلوی] از اندرون برداشتند و بدون حجاب با خود به دانشسرای عالی بردند، در بین راه در اتومبیل به من گفتند من امروز مرگ را بر این زندگی ترجیح می دادم که زنم را سر برهنه پیش اغیار ببرم، ولی چه کنم کاری است که برای کشور لازم است و گرنه ما را وحشی و عقب افتاده می دانند.» (خاطرات علم، جلد چهارم، ص ۲۹۸. ۷ دی ۱۳۵۳).

23 - «در همین صحن [امام رضا] سربازان رضا شاه، مردم را که بر علیه [رفع حجاب و] متحد الشکل شدن لباس تظاهر می کردند، به مسلسل بستند و ۲۰۰ نفر کشته شد. در سال ۱۳۱۴. حالا این مسائل فراموش و حتی عمل رضا شاه هم بخشیده شده است. زیرا حالا همه می فهمند که او این عمل را برای کشور کرد نه برای خودش. شاید ۲۰۰۰ نفر کشته می شد، چه اهمیت داشت؟» (خاطرات علم، جلد اول، ص ۱۹۵. ۲۷ اردیبهشت ۱۳۴۸).

24 - «امروز روز آزادی بانوان است. رضا شاه کبیر در سال ۱۳۱۴ خانواده خود را بی حجاب خارج از قصر به دانشسرای عالی آوردند و از آن تاریخ زنها آزاد شدند. البته قدری تشنج در مشهد شد و منجر به قتل (اعدام) مرحوم [محمد ولی] اسدی [نایب تولیه آستان قدس رضوی به دستور رضا شاه] گردید. ولی کار شروع شد [و] امروز زنه‌های ایران با قدرت محمد رضا شاه در مجلسین ایران هستند و خدمت نظام انجام می دهند. وقتی این قوانین می گذشت من نخست وزیر بودم. تشنجات زیادی شد که بلوای تهران و قیام یاغیان جنوب که البته بیشتر برای تقسیم املاک بود، [...] شده بود یعنی یک اتحاد ثلاث غیر مقدس به وجود آمده بود (به قول شاهنشاه). توده ها [پی] که ناراضی از پیشرفتهای اجتماعی بودند: آخوندها و خانها و فنودالها. ولی به حمدالله همه در هم کوبیده شد و این افتخار اجرای امر شاه نصیب من شد.» (خاطرات علم، جلد هفتم، ص ۱۸۷. ۱۷ دی ۱۳۴۶).

25 - «امروز هفدهم دی مصادف با روزی است که در سال ۱۳۱۴ شاهنشاه فقید، ملکه پهلوی و شاهدختها را با خودشان بدن حجاب به دانشسرای مقدماتی بردند و به این صورت رفع حجاب عمومی را اعلام کردند. در تیرماه همان سال لباس متحد الشکل اعلام شد. این کار در مشهد با مخالفت متعصبین و قشریها رو به رو شد و در مسجد گوهرشاد اجتماع کردند و آخوندی به نان بهلول آنها را تحریک می کرد. بالاخره قوای نظامی به مسجد داخل شد و مردم را متفرق کرد. عده ای در حدود ۱۸۰ نفر کشته شدند. بعداً چون شاهنشاه فقید خیال کردند مرحوم [محمد ولی] اسدی (مصباح السلطنه)، نایب التولیه که وقتی هم پیشکار مرحوم پدرم

در بیرجند بود، در این کار دست داشته، او را محاکمه و تیرباران کردند. این مقدمه به قدری سریع و شدید بود که دیگر رفع حجاب با هیچ گونه مخالفتی رو به رو نشد.» (خاطرات علم، جلد هفتم، صص ۴۴۲-۴۴۱. ۱۷ دی ۱۳۴۷).

26 - «من وقتی نخست وزیر بودم، رأی زن ها را در انجمن های ایالتی و ولایتی اعلام کردم. چه بلایی سر من آوردند، خدا می داند، تا بالاخره بعد از یک سال با پشتیبانی محکم شاه، اجامر و اوباش را بر سر جای خود نشاندم و آخوندها را گرفتم و تبعید کردم، بعضی از اجامر هم اعدام شدند. این مطلب در ایران برای همیشه حل شد. حالا زن ها در هر دو مجلس هستند. وزیر آموزش و پرورش [فروخ رو پارسا] هم زن است. خدا به شاه عمر بدهد.» (خاطرات علم، جلد اول، ص ۱۵۶. یکم فروردین ۱۳۴۸).

27 - «عرض کردم، آیت الله خوانساری بابت این که بخشنامه شده در بعضی دبیرستانها که به نام دبیرستان اسلامی معروف است، بعضی دخترها چادر دارند باید چادر را بردارند، ناراحت است. او از لحاظ خودش ناچار است ناراحت باشد، چون پیشوای شیعه است و از لحاظ شیعه حرف او درست است. فرمودند درست است، ولی من هم چاره ندارم. اگر این کارها را نکنیم که نمی توانیم جلوی چپ یا چپ گراها را بگیریم. به هر قیمتی شده این کار را خواهیم کرد ولو به [قیمت] بستن این مدارس. مگر تمام انقلاب ما را همین آخوندها تخطئه نمی کردند؟» (خاطرات علم، جلد سوم، ص ۱۸۳. ۲ مهر ۱۳۵۲).

28 - «عرض کردم آیت الله خوانساری باز پیغام فرستاده است در مورد حجاب بچه های مدرسه. با آن که امر مبارک شاهانه به نظر من هم منطقی و هم مطاع است که در دنیای امروز و ایران امروز نمی شود دنبال این حرفها رفت، ولی چون با ایشان دوست هستیم و او هم اخلاص کیش شاهنشاه است، بهتر این است که برای او مفری پیدا کنیم. دکتر باهری این طور فکر کرده که به او بگوییم شما به هر صورت در مقام خود که دارید و خلاف کلام الله هم در مورد حجاب نمی توانید حرفی بزنید. می توانید توصیه بکنید که اگر کسی نخواست بچه اش بدون حجاب باشد، به مدرسه نرود. از طرفی دولت هم بگوید بچه هایی که با چادر می آیند در مدرسه پذیرفته نمی شوند. هم ایشان به وظیفه دینی خود عمل کرده و هم دولت به وظیفه اجتماعی خود و مطلب تمام می شود. شاهنشاه فوق العاده عصبانی شدند. فرمودند، مگر من پریروز در رامسر نگفتم که هیچ کس نمی تواند کسی را از تحصیل منع کند؟ این که خلاف امر من است. این چه مزخرفاتی است که باهری می گوید؟ عرض کردم، مزخرفات نیست. ما می خواهیم از این سید استفاده کنیم و اتفاقاً مرد پاک منزهی است. چرا او را در محذور بگذاریم؟ ما باید کار خودمان را بکنیم، او هم وظیفه دینی خودش را انجام بدهد. بالاخره هم به نتیجه می رسیم. فرمودند، داری مرا عصبانی می کنی. اصلاً باهری مداخله نکند. او را چه به این فضولی ها؟ دیگر من عرضی نکردم.» (خاطرات علم، جلد سوم، صص ۱۸۶-۱۸۵. ۵ مهر ۱۳۵۲).

29 - «فرمودند راستی با نخست وزیر صحبت کردم که این دخترهای مدارس به اصطلاح اسلامی باید در داخل مدرسه چادر را بر دارند. اگر خواستند وقتی که از مدرسه بیرون می روند چادر سر کنند، مانع ندارد. فوری به باهری بگو به آیت الله خوانساری خبر بدهد. گو این که دیشب به نخست وزیر گفتم به باهری تلفن بزند. عرض کردم باهری صبح پیش من بود، خبر نداشت.» (خاطرات علم، جلد سوم، ص ۱۹۲. ۱۰ مهر ۱۳۵۲).

30 - «شاهنشاه بسیار سرحال بودند و تا مرا دیدند از سخنرانی دیروز ظهر در دانشگاه پهلوی تعریف و تمجید فرمودند... عرض کردم، مثلاً چیزی که دیروز خیلی باعث تعجب من در دانشگاه پهلوی شد، مشاهده زیادی دختر چادر به سر بود. وقتی که غلام رئیس دانشگاه بودم، دختر چادر به سر را مسخره می کردیم، یک نفر

هم برای نمونه پیدا نمی شد. یعنی آن را برای خود یک تحقیر حساب می کردند و حالا دهها دختر چادری حتی در سالن سخنرانی دیدم، ولی آن جا محلی نداشت که من در این باره صحبت بکنم. و به هر حال شنیده ام که حتی بعضی از دختران با فرهنگ مهر رئیس دانشگاه دست نمی دهند که این کار حرام است. شاهنشاه خیلی تعجب فرمودند و عصبانی شدند. عرض کردم، بیچاره فرهنگ مهر خودش زرتشتی است و بسیار هم مرد خوبی است، ولی از ترس چماق تکفیر آخوندها بیشتر از مسلمانان احتیاط می کند. فرمودند، دیگر آخوندی نیست. عرض کردم، روحیه آخوندی هنوز هست و مارکسیستهای اسلامی برای هوچیگری خیلی خوب از آن بهره برداری می کنند.» (خاطرات علم، جلد ششم، ص ۶۴. ۷ اردیبهشت ۱۳۵۵).

31 - «خبری که پریروز راجع به [ویلیام] سالیوان (سفیر جدید آمریکا) عرض کرده بودم، خود شاهنشاه خوانده بودند. از آن مسئله که در ایران دسته مخالف مذهبی هست و سالیون به آن اشاره کرده است، ناراحت بودند. عرض کردم، این مطلب را پریروز من عرض کردم. فرض کنیم آنها این طور خیال کنند، چه تأثیری دارد؟ وقتی که این جا آمد، خواهد فهمید. فرمودند، آخر این مرد که نمی فهمد که اینها مارکسیست اسلامی و در دست روسها هستند؟ عرض کردم، تماماً که این طور نیست. آن هم یک شاخه است. ملاحظه فرمایید که در مدارس و دانشگاهها دخترها با چادر و چاقچور می روند. اگر انگشتی در زیر نباشد، این کار نمی شود. فرمودند، انگشت مارکسیستهای اسلامی که قطعاً هست. عرض کردم، از انگشت خود آمریکاییها هم غفلت نفرمایید، اینها خیلی خرنند. بدبخت انگلیسیها دیگر قدرتی ندارند که به این کارها پردازند. ولی شاهنشاه مسلم بدانند که آمریکاییها همه جا را احتیاطاً می پایند و میل دارند همه جا انگشت داشته باشند. اگر نظر مبارک باشد می خواستند با دادن چهار تا جیب، سپاه دانش را هم در زمان نخست وزیری غلام ملوث کنند، که رد کردم. عرض کردم با وضع دنیا و تلویزیون و رادیو این همه دستگاه و مدارس عالی و مجله و جراید، اگر باز هم دختری چادر سر کند و به دانشگاه برود و از مسخره شدن هراس نکند، شاهنشاه یقین بدانند از جایی آب می خورد. تنها قسمتی مربوط به روسها (مارکسیستهای اسلامی)، قسمتی هم به آمریکاییها، و قسمتی هم حمق و تعصب است. چنان که الان پیام [آیت الله کاظم] شریعتمداری را به عرض مبارک می رسانم که به [عبدالعظیم] ولیان، نیابت تولیت [آستان قدس رضوی] داده است. شاهنشاه فرمودند، به هر حال مثل آدم روسری سر کردن، نه در مدارس و نه در دانشگاهها مانعی ندارد. ولی مقنع و چادر و غیره غلط است. عرض کردم، مقنع نیست، مقنعه است، یعنی سرپوشی که فقط صورت را در خارج نشان بدهد و کلمه عربی است. فرمودند، خوب شد به من گفתי و به هر حال به دفتر مخصوص بگو این مطلب روسری را که مانع ندارد، فوری به دولت ابلاغ کند.» (خاطرات علم، جلد ششم، صص ۴۴۲-۴۴۱. ۳۱ اردیبهشت ۱۳۵۶).

32 - «فرمودند، پریروز که به جنوب شهر به محل فروشگاه های زنجیره ای رفته بودم، هزاران زن چادر به سر پدر سوخته دیدم. عرض کردم، نفوذ آخوند پدر سگ که بدان اشاره می شود، همین است. عرض کردم پریروز در خانه ما عروسی بود. داخل مهمانهای نوکرها، چند تا خانم مقنعه به سر دیدم. به شوخی از یکی پرسیدم آیا رقص شکم این رقاصه را جلوی مردها تصویب می کند؟ چیزی نگفت و خجالت کشید. عرض کردم که اعلیحضرت یقین بدانند که انگشت خارجی در این کار و هزار کار دیگر هست. باید فوق العاده مواظب بود.» (خاطرات علم، جلد ششم، صص ۴۵۰-۴۴۹. ۸ خرداد ۱۳۵۶).

33 - خاطرات علم، جلد هفتم، ص ۳۷۲. ۲۸ شهریور ۱۳۴۷.

34 - خاطرات علم، جلد چهارم، ص ۴۴. اول اردیبهشت ۱۳۵۳.

35 - علی میرسپاسی، تأملی در مدرنیته ایرانی، ترجمه جلال توکلیمان، طرح نو، ۱۳۸۴. ص ۲۹۳.

36 - پرویز ثابتی در این مورد می گوید: «اوایل بهمن ۱۳۵۶، قبل از تظاهرات دولتی در قم، والاحضرت اشرف مرا به کاخ خود احضار کردند. با ورود به دفترش دیدم مهناز افخمی (وزیر مشاور و رییس سازمان زنان ایران) نیز حضور دارد. والاحضرت خطاب به من گفت: "دولت در نظر دارد تظاهراتی در قم برگزار کند و از خانم افخمی خواسته شده است چند هزار نفر زن در تظاهرات شرکت داشته باشند و او نمی تواند بیش از چند صد نفر را آماده کند، شما ترتیبی بدهید که از طرف اصناف و سازمان های کارگری، تعداد قابل ملاحظه ای زن برای شرکت در این تظاهرات، در اختیار سازمان زنان، قرار گیرد. من پذیرفتم که در این باره اقدام کنم و خانم افخمی، اجازه خواست و از جلسه خارج شد.» (پرویز ثابتی، در دامگه حادثه، گفت و گویی با پرویز ثابتی مدیر امنیت داخلی ساواک، شرکت کتاب، ص ۴۰۷).

37 - «روز ۶ ژانویه ۱۹۷۹: در روز معرفی دولت تازه به شاه، در اتاق انتظار، شاپور بختیار با صدای بلند، به گونه ای که می خواست خدمتکاران و کارمندان کاخ بشنوند، از وزیران خواست که برخلاف سنت همیشگی، در برابر شاه خم نشوند. حتی بامداد آن روز، عکس شاه را از دیوار دفتر خود برداشته و عکس بزرگ مصدق را جای گزین آن کرده بود. به هنگام معرفی هیأت دولت، شاه که چهره ای درهم داشت و گویی جایی دیگر بود، می کوشید وقار خود را حفظ کند، اما آشکارا شتاب داشت که جریان زودتر پایان یابد. نخست وزیر که در برابر دوربین های تلویزیون می کوشید خود را دور از شاه نشان دهد، مدام به سقف می نگرست. برخی از وزیران او، به ویژه آنان که در آن رژیم رو به مرگ مقام داران بلندپایه بودند، نمی خواستند از آنان در کنار شاه عکس گرفته شود.» (هوشنگ نهاوندی، *آخرین روزها، پایان سلطنت و درگذشت شاه*، صص ۳۰۹-۳۰۸).